

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث قبل:

گفتیم یکی از مبادی بحث در «فقه تربیت» این است که اثبات کنیم احکام شرعیه اعم از لزومی و ترخیصی، به افعال قلبی هم تعلق پیدا می‌کند. از این رو دایره تربیت محدود به افعال جوارحی و ظاهری نیست و شامل افعال باطنی می‌شود.

اشکالی مطرح شد که بر اساس آن، مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیه) مسئله‌ی موافقت التزامیه را ثبوتاً منکر شدند؛ و آن این است که «امور قلبیه از اختیار مکلف خارج است. زیرا در امور جوارحی، تحریک العضلات وجود دارد. اما در افعال قلبی تحریک العضلات نداریم؛ اختیار نداریم. با این وجود چطور ممکن است که افعال قلبی یا امور قلبی، متعلق تکلیف شوند؟»

فارق احوال قلبی و افعال قلبی:

سؤالی که مطرح می‌شود این است که فارق بین حالات قلبی و افعال قلب چیست؟
گفتیم که امور قلبی دو دسته اند؛ برخی از امور از صفات قلب است؛ مثل حُب، بغض و شوق.
دسته دیگری از امور، صفات قلب هستند که در قلب پایدارند و انسان در طول عمر با این صفت زندگی کند.

اولین تفاوت اوصاف، همین پایداری است؛ افعال قلب پایدار نیست. مثل اراده، که فعلی از افعال قلب است. انسان در لحظه، می‌تواند چیزی را اراده کند.

از اول تا آخر فقه مורادی داریم مثل معاملات، که باید با اراده و اختیار مکلف باشد؛ با رضایت و طیب نفس مکلف باشد. اگر انسان در هنگام معامله، مورد سوال قرار بگیرد که آیا به این معامله راضی هستی؟ در یک لحظه می‌تواند بگوید «بله راضی‌ام». البته بر مبنای مشهور که طیب نفس باطنی ملاک است! نه بر مبنای امام که رضایت انشائی را ملاک می‌دانند.

خصوصیت اوصاف قلبی:

به عنوان مثال، تنگ نظری از اوصاف قلب است که ثابت و ماندگار می‌باشد. هرچند ممکن است کسی اینقدر ریاضت بکشد تا تنگ نظری را از بین ببرد، اما این امر از افعال قلب نیست.

نمونه دیگر حُبی است که پدر و مادر نسبت به اولاد خود دارند. این حبّ، ریشه فطری دارد. حتی در حیوانات هم وجود دارد. اینها از اوصاف قلب است و قابلیت تحقق و زوال در یک لحظه و یک زمان را ندارد.

خصوصیت افعال قلبی:

اما افعال قلب، پایدار نیستند. فعل قلبی در یک لحظه واقع می‌شود و در لحظه دیگر زائل می‌شود.

«من امروز اراده کردم به اینجا بیایم»؛ «شما اراده کردید اینجا بیایید»؛ آیا این اراده‌ها از صفت قلب است، یا از فعل قلب؟ این اراده از افعال است.

یا قصد القربه که در عبادیات مطرح می‌شود، از افعال قلب است.

نمونه دیگر از افعال قلب، تفکر است. اینکه در روایات داریم «تفکر ساعةٍ خیرٌ من عبادة سبعین سنة» [1]، این تفکر، فعل قلب است؛ اینکه انسان بنشیند پنج دقیقه تا نیم ساعت تفکر کند - که البته خیلی هم مشکل است - این فکر کردن، فعلی از افعال القلب محسوب می‌شود.

نفاق، یکی دیگر از افعال قلب است؛ از اوصاف نیست.

در این ایام، به مناسبت بحث‌های اخلاقی، ما بحث حسد را مطرح کردیم؛ حسد، یک بحث فقهی دارد. چطور فقها می‌گویند «الحسد معصیة کبيرة محرمة» در حالیکه حسد، غیراختیاری است. فعل غیراختیاری چطور می‌تواند معصیت باشد؟

مراتب اوصاف قلبی

نکته دیگر این است که اوصاف قلبی مراتب دارد؛ یک مرتبه‌اش غیر اختیاری است.

وقتی می‌گویند «فلانی مُرد!» انسان، از شنیدن این خبر در لحظه اول، ناراحت می‌شود. و این ناراحتی غیراختیاری است.

اما بعد از چند لحظه به او می‌گویند «این شخص، وقتی زندگی می‌کرد خیلی مردم آزار بود و مال مردم را به ناحق می‌خورد» اینجا دیگر ناراحتی او تمام می‌شود؛ وصف قلبی او عوض می‌شود!

بسیاری از آیاتی که راجع به قلب و احکام وجود دارد، با این توضیح، قابل تفسیر است. ممکن است امر قلبی در مرتبه اولش اختیاری نباشد، اما ابقاء آن اختیاری است. اولین مرتبه حسد اختیاری نیست اما وقتی این انسان متدین باشد می‌تواند جلوی رشد این حسد را در نفسش بگیرد؛ لذا ممکن است کسی امروز از روی حسد تمنی کند که «ای کاش فلانی این مقام را نداشت» فردا هم بگوید «ای کاش این مقام را از او بگیرند» پس فردا هم همینطور تمنی کند؛ و اینگونه حسد باقی بماند و رشد می‌کند. اما ممکن است بعد از مرتبه اول حسد، با خود بگوید «این مقام را خداوند به او داده، اگر بخواهد به من هم می‌دهد» و اینگونه جلوی ابقاء آن حسد را بگیرد.

حقیقت تمنی و ترجی

مثال دیگر برای افعال قلب که در اصول هم مطرح می‌شود، تمنی و ترجی است. آیا اینها از افعال قلب است یا از اوصاف؟

اینها فعل قلبی هستند.

انسان امروز تمنی می‌کند که مثلاً این مال را داشته باشد؛ فردا این تمنی را ندارد. پس تمنی از افعال است.

بعید نیست که در باب حسد در جایی که فقها می‌گویند «حسد حرام است» منظور این باشد که «انسان باید جلوی حدوث این تمنی را در حد امکان بگیرد یا اگر حادث شد، جلوی ابقاء و استمرار آنرا بگیرد»

لذا قرآن در سوره مبارکه نساء می‌فرماید «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ ۚ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ» [2]. خطاب و نهی آمده که «تمنی نکنید». انسان حق ندارد زوال نعمت را از دیگری تمنی کند. اگر

مرحله‌ی اولش که غیر اختیاری بود به نفس انسان آمد نسبت به ابقای آن اختیاری است، حق ندارد این تمّی را در نفس خود باقی بگذارد!

حقیقت ایمان و معنای وجوب آن

معنای ایمان را از همین راه می‌توانیم تبیین کنیم. ایمان مراتب دارد. با لحاظ ذات مراتب بودن ایمان، شبهه‌ای که در مورد آن مطرح می‌شود پاسخ پیدا می‌کند؛

ایمان از افعال قلبی است؛ لذا ممکن است امروز کسی ایمان داشته باشد اما فردا ایمان را از دست بدهد. ایمان، تسلیم است. انسانی که درست فکر کند، ممکن است به این تسلیم برسد؛ و همین شخص، زمانی که هوا و هوس به سراغش بیاید، تسلیمش بین می‌رود؛ با این توضیح ممکن است گفته شود ایمان فعل است و از اوصاف قلب نیست. زیرا صفات، امور پایدار هستند ولی افعال به سرعت قابل زوال هستند.

قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا» [3] چند مرتبه ایمان و کفر جابجا می‌شود.

در آیه شریفه دیگری می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا» [4]

آیا این ایمان از افعال قلب است؟ یا به تعبیر امام از امور قلبیه ایست که اختیاری نیست و قابلیت تعلق تکلیف ندارد؟

جواب این است که ایمانی که متعلق امر قرار گرفته، اصل «حدوث الایمان» نیست! بلکه مرتبه‌ی بالاتری از ایمان ابتدائی است.

ایمان از اوصاف قلب است اما چون مراحل بالاتر دارد، کسی که مرحله پائین‌تر را درک کرده، زمینه تکلیف نسبت به مراحل بالاتر برایش وجود دارد.

کسی که نسبت به دین، حُب دارد، می‌تواند مکلف شود به اینکه حب داشته باش! یعنی حُبّت را به دین قوی‌تر کن!

قرآن نمی‌فرماید «يَا أَيُّهَا النَّاسُ آمِنُوا» - در ذهنم نیست که چنین آیه‌ای داشته باشیم- یا بگوید «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا» ذکر هم از افعال قلب است (نه ذکر لسانی)! دائم می‌گوید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...».

در اصول این بحث مطرح است که آیا این خطابات موضوعیت دارد؟ آیا «الَّذِينَ آمَنُوا» در مقابل «الَّذِينَ كَفَرُوا» است؟ یا اینکه از باب شرافت در مقام امتثال است؟ یعنی چونکه معمولاً مومنین امتثال می‌کنند، خدا این چنین فرموده؛ و در اینصورت این عنوان نقشی ندارد!

می‌توان گفت: نه مسئله شرافت در امتثال است و نه مسئله احتراز از کفار! بلکه یک وجه دیگری دارد و آن همین است که آنهایی که ایمان ابتدایی دارند، به مراحل بالاتر ایمان مکلف شدند؛ چون برایشان اختیاری است!

اگر اصل ایمان را نداشته باشند، نمی‌توان گفت «آمَنُوا». چون ایمان امر اختیاری نیست؛ بلکه شخص باید افکار و شبهاتش را بررسی کند؛ معجزات را ببیند؛ تا از این معجزات ایمان بیاورد یا نیاورد؟

توجیهات امر به ایمان و امر به امور قلبی

وقتی به این آیات، یا به آیات و روایات باب جهاد نفس می‌رسیم، که ظاهرش تعلق تکلیف به امور قلبی است، باید بگوئیم امر قلبی

اختیاری نیست؛ پس چطور در دایره تکلیف قرار گرفته؟

توجیه اول:

یک راه حل مسئله این است که بگوییم امر به مقدمات تعلق می‌گیرد؛ یعنی مقدماتش را باید انجام داد.

اشکال این توجیه:

اشکال این راه حل آنست که انجام مقدمات، ممکن است به نتیجه برسد یا نرسد! لذا این جواب کافی نیست. باید پاسخی بدهیم که خود فعل قلبی متعلق تکلیف باشد.

جواب اصلی:

جواب اصلی این است که فعل قلبی متعلق اراده قرار می‌گیرد! و انسان می‌تواند اراده می‌کند الآن ایمان به خدا بیاورد.

یا اینکه پیش زمینه‌ای از مرحله اول ایمان در نفسش وجود دارد؛ و همین سبب می‌شود که مراحل بالاتر برای او اختیاری باشد و به آن مراحل مکلف گردد. «یا ایها الذین آمنوا آمنوا»، «یا ایها الذین آمنوا انکروا الله ذکراً کثیراً» [5] و آیات دیگر، همه اینگونه تبیین می‌شود.

پس اولاً بین اوصاف و افعال قلب فرق وجود دارد؛

و ثانياً افعال قلب متعلق اراده هستند.

در مورد خود اراده، در کفایه مطلبی مطرح شده در بحث طلب و اراده، که خود اراده چطور متعلق اراده است؟ می‌گویند اراده بالذات، ارادی است و نیاز به اراده ندارد!

اراده از افعال قلب است؛ قصد القربه از افعال قلب است؛ تمنی و ترجی، نفاق، و حتی ارتداد از افعال قلب هستند. چون انسان در یک لحظه می‌تواند در قلبش منکر آنچه به آن معتقد بود، بشود. این «رجوع و خروج عن الدین»، تفکر و همه اینها، افعال اختیاری قلب هستند.

ما معتقدیم افعال اختیاری است و اوصاف غیر اختیاری! و مراتبی از اوصاف می‌تواند اختیاری شود.

اینکه در روایت دارد «کان النبی(ص) یتعوذ فی کل یوم من ست» [6]، در هر روز از شش چیز به خدا پناه می‌برد، که یکی از آنها حسد بود، این تعویذ، برای مراحل ابتدایی‌اش است! و گرنه مراحل دیگر حسد، به قلب مبارک پیامبر نمی‌آید و امکان راه پیدا کردنش را ندارد.

باید اینطور بگوئیم که افعال قلب، متعلق اراده قرار می‌گیرند و تکلیف هم از این جهت به آنها تعلق پیدا می‌کند.

اگر ما این مبنا را نداشته باشیم در بسیاری از آیات، روایات و مباحث فقهی و اخلاقی باید توجیه کنیم و توجیهش این است که بگوییم امر به اینها امر مقدماتش است؛ مقدماتی که اختیاری است.

در حالیکه وجهی ندارد ما این همه ادله را بخواهیم توجیه کنیم!

می‌گوئیم اینها فعل هستند و فعل قلب، متعلق اراده است. وقتی متعلق اراده شد، قابلیت تعلق تکلیف را هم دارد.

توضیح روایت «حب علی (علیه السلام) عبادۀ»

مثلاً عبارت «حبّ علی عبادۀ» [7] به چه کسی خطاب می‌شود؟

منظور حبّی است که مسبوق معرفت باشد! من اعتقاد دارم امیرالمؤمنین (علیه السلام) پاک‌ترین انسان، شجاع‌ترین انسان و عالم‌ترین انسان است و امام بلا فصل بعد از پیامبر بوده؛ این اعتقاد زمینه است برای اینکه مکلف به حب بشوم! لذا این حب اختیاری است! و منظور، حب ابتدایی نیست. چون در اختیار من نیست.

الآن به ما بگویند که «شما به این انسان علاقه داشته باش»؛ این علاقه محقق نمی‌شود. مگر می‌شود ابتداءً بگویم که از حالا به این علاقه دارم؟ شاهد این مسئله عرف است «و العرف بأیدینا»

ایجاد محبت دست خود انسان نیست. لذا زن و شوهر تا بخواهند نسبت به یکدیگر حب قلبی پیدا کنند ممکن است چند سال طول بکشد. اول ازدواج گاهی اوقات بعضی‌هایشان می‌گویند «ما هیچ احساسی قلباً نداریم». خُب، صبر کنید! یک مقدار زمان بگذرد محبت می‌آید. نباید بلا فاصله به آنها گفت «اگر واقعاً احساس ندارید از هم جدا شوید!» حب یک امر دفعی نیست انسان بخواهد فلانی را دوست داشته باشد.

تحقق حب نمی‌تواند مسبوق به هیچ چیزی نباشد!

یک وقتی انسانی هست که در علم خیلی زحمت می‌کشد؛ اخلاقش خیلی خوب است؛ دیانتش خیلی خوب است؛ اینجا اگر بگویند «به او علاقه داشته باش» معنا دارد.

اینکه می‌گویند «حبّ علی عبادۀ»، چون مسبوق به این امور است، معنا می‌دهد! و گرنه این چه عبادتی است که ما اختیاری به آن نداریم؟!

شما به یک کافری که اصلاً اسمی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نشنیده باشد - که بحمدالله چنین کسی که تا به حال اسم امیرالمؤمنین را نشنیده باشد، نداریم - ابتداءً به او بگوئید «حبّ علی عبادۀ»؛ می‌گوید: «من چطور حب پیدا کنم؟ اصلاً این علی کیست؟»

«حبّ علی» یعنی «علیّ المعروف عندکم؛ علیّ المعلوم عندکم فضائله».

شارع می‌گوید حالا که فضائل علی (علیه السلام) معلوم است، من می‌خواهم به شما یک توفیقی بدهم که به او حب داشته باشید! بر اساس همین حب، انسان بین خودش و خدا می‌گوید: «خدایا من علی (علیه السلام) را دوست دارم؛ من امام حسین (علیه السلام) را دوست دارم»

آنوقت این حُب، عبادت است و تفضلی از خدا برای ماست!

(ما چه سرمایه‌هایی داریم و خدا به برکت این سرمایه‌ها چه عنایاتی به ما کرده که خبر نداریم؟!)

چرا روایت دارد که «حبّ علی عبادۀ»؛ «من احبّ حسیناً فقد احبّ الله» [8] حبّ امام حسین (علیه السلام) موجب حب به خداوند متعال می‌شود؛ این یعنی همان حسینی که داستان و قضایا و فضائلش را می‌دانی، به او یک حبّ قلبی هم داشته باش!

متأسفانه قضیه را برای ما عکس کرده اند و می‌گویند اول حب داشته باش و بعد معتقد به امامتش بشو! بلکه برعکس است؛

ما چون معتقد به امامت علی بن ابی طالب (علیه السلام) هستیم، نُحِبُّه!

چون معتقدیم که او همسر فاطمه زهرا سلام الله علیهاست، نُحِبُّه. این محبت‌ها زمینه دارد. آیات آمره به امور قلبی

بعضی از این آیات را در این مقام بخوانیم؛

آیه غَلَّ (سوره حشر- آیه 10)

مثلاً گاهی که بخواهند در مورد حَقْد، بغض و عداوت در نفس که یک امر خیر اختیاری است، کسی را مَزَمَّت کنند، می‌گویند «او یک آدم کینه‌ای است؛ بطوری که اگر در نفسش عداوتی نسبت به افراد به وجود بیاید، همینطور نگه می‌دارد»

این آیه شریفه سوره حشر «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا» [9]

«غَلَّ» یک امر غیر اختیاری است؛ اگر انسان مراحل از بدی را طی کند به یک جایی می‌رسد که خدا قلبش را کینه‌ای می‌کند.

هرچند کینه نسبت به کفار خیلی خوب است؛ اما نسبت به «الَّذِينَ آمَنُوا» بد است.

این یک امر غیر اختیاری است؛ منتهی می‌گوییم خدایا این امر غیر اختیاری را در قلب ما قرار نده. اگر حقد و کینه اختیاری بود چه نیازی به این دعا داشتیم؟

آیا آیه می‌خواهد بگوید خدایا کاری کن که من اراده نکنم کینه‌ای کسی در دل من به وجود بیاید؟

این خیلی خلاف ظاهر است. چون «لا تجعل» ظاهرش این است که امر جعل در دست خداست. مسئله دیگر، مسئله عفو و بخشش است.

عفو، «فَعَلْ قَلْبِي اخْتِيَارِي». از اوصاف قلبی نیست.

مثلاً کسی بعد از یک عمر که به من ظلم کرده، دو کلمه می‌گوید «پشیمانم و شما مرا حلال کن»؛ بلا فاصله من می‌گویم «حلال کردم». شاید به گفتن هم احتیاج نباشد؛ همینکه در قلبم از او بگذرم، عفو، محقق می‌شود. اما در مقابل، کینه صفت قلب است.

آیه علم به ما فی القلوب (احزاب - آیه 51)

در سوره احزاب، خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ».

آیا خداوند اوصاف نفس را می‌خواهد بگوید؟ یا آن نفاقی نفسانی را مد نظر دارد؟

مسلمانا نفاق را می‌خواهد بگوید؛ چون آیه در مقام تهدید است و امر غیر اختیاری نمی‌تواند متعلق برای تهدید قرار بگیرد.

آیه محاسبه ما فی الانفس (بقره- آیه 284)

«إِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تَخَفُوا يَحَاسِبْكُمْ اللَّهُ»

این، آیه‌ی مهمی است که باید این بحث در آن مطرح بشود؛

خداوند می‌فرماید ما بر آنچه که در قلب شما می‌گذرد، محاسبه و مؤاخذه می‌کنیم.

آیا خدا افعال را می‌گوید یا اوصاف را؟ وقتی قرینه لبّیه داریم؛ قرینه عقلیه داریم که به اوصاف تکلیف تعلق پیدا نمی‌کند، معلوم می‌شود که مراد از «ما فی انفسکم» یعنی «الافعال التی فی انفسکم» آیه فی قلوبهم مرض (بقره- آیه 10)

« فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب أليم بما كانوا يكذبون »
 اینجا متعلق عذاب را کذب قرار داده و کذب هم از افعال جوارحی است؛ نه جوارحی.
 اما می‌فرماید «فی قلوبهم مرض». مرض از اوصاف نفس است نه از افعال نفس.
 البته اینها کارهایی کردند که خودشان را گرفتار این مرض کردند.

این مرض یک وقت مرض شک است، که در بعضی روایات هم آمده؛ آدم‌هایی هستند که نفس‌شان شگاک است. در اینصورت آیا این فعل نفس است یا صفت نفس؟

گفتیم صفت آن است که استمرار و پایداری دارد و به این زودی هم از انسان دور نمی‌شود. بعضی از روایات هم، این مرض را به نفاق تطبیق کردند که ما گفتیم نفاق فعل نفس است. جمع بندی آیات

علی ای حال به نظر ما این همه آیات و روایات - که در باب جهاد نفس هم روایات فراوانی از این قبیل داریم، مثل عنوان کفّ النفس، حبّ الدنيا و... - آیا اینها فعل نفس است یا صفت نفس؟

امثال حب الدنيا، صفت نفس است. اینکه انسانی زیاد به خودش می‌پردازد، به منافع خودش می‌پردازد و می‌گوید من باید این منافع را از هر راهی که هست به دست بیاورم، این شخص دائماً حب دنیا را در خودش قوی می‌کند.

اما انسانی که به خدا توجه می‌کند، حب دنیا از او دور می‌شود

به همین جهت حب دنیا یا حب الریاسة، یک صفتی از اوصاف نفس است. حب مقام، فعل قلب نیست و نمی‌شود گفت من هر روز این فعل را در نفسم ایجاد می‌کنم و حب مقام دارم.

شما در خواب هم که باشید این صفت در شما وجود دارد. کما اینکه آن طرف قضیه، کسانی که حبّ الله دارند در عالم رؤیا هم حبّ الله دارند. خوابشان یک خواب دیگری است.

ما بالوجدان می‌توانیم تفکیک کنیم بین الاوصاف و الافعال. افعال اختیاری‌اند با این توضیحاتی که عرض کردیم. این بحث دنبال‌ه دارد که ان شاء الله هفته آینده.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1] - مصباح الشريعة، ص: 171 قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي كُرْسِيِّهِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ
- [2] - سورة نساء آية 32
- [3] - إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا تِلْكَ الْأَشْيَاءُ الْعَظِيمَةُ أَلَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا . سورة نساء آية 137
- [4] - سورة نساء آية 136
- [5] - سورة احزاب آية 41

- [6] - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَتَعَوَّدُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ سِتِّ خِصَالٍ مِنَ الشُّكِّ وَ الشَّرِّكَ وَ الْحَمِيَّةِ وَ الْغَضَبِ وَ الْبَغْيِ وَ الْحَسَدِ. (الخصال، ج1، ص: 329)
- [7] - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج39، ص: 280
- [8] - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ. (كامل الزيارات، النص، ص: 52)
- [9] - سورة حشر آيه 10